

بررسی بن‌مایه‌ها و عناصر داستانی در منظومه‌ی خورشید و خرامان الماس خان کندوله‌ای

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۹/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۴

خلیل بیگ‌زاده^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی

مریم کسایی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام

چکیده

منظومه‌ی غنایی خورشید و خرامان، داستان عشق خورشید شهزاده‌ی خاوری به خرامان، دختر خاقان چین است، سروده‌ای به زبان کردی گورانی به شکل نسخ خطی است که در سرزمین‌های جنوب کردستان، کرمانشاه، شمال ایلام، اسدآباد همدان و غرب لرستان، در میان خاندان‌های اصیل یافت می‌شود و مردم اهل ادب این نواحی الماس خان کندوله‌ای کرمانشاهی، شاعر بزرگ قرن دوازدهم هجری را سراینده‌ی این اثر می‌دانند. اگر چه مردم به سروده‌های حماسی و غنایی از این دست، عشق می‌ورزند و روزگاری نقل محافل آنان بوده است، اما تاکنون جز مواردی اندک برای گردآوری، در تصحیح و نشر این متون اقدامی نشده است. پژوهش پیش روی، با هدف معرفی منظومه‌ی غنایی خورشید و خرامان با رویکردی توصیفی-تحلیلی انجام شده و پس از شرحی کوتاه در احوال الماس خان و خلاصه‌ی منشور داستان، در نگاهی کوتاه ساختار و محتوای این منظومه، شامل عناصر صوری آن (قالب، قافیه، ردیف، توصیف)، نوع و عناصر داستانی (زاویه‌ی دید، شخصیت، لحن و فضا، عناصر خرق عادت، گفتگو، تعلیق)، و ویژگی‌های محتوایی (اثرپذیری از فرهنگ عامه، موضوع، درون‌مایه و رویدادها) بررسی شده، و همچنین با منظومه‌های غنایی و غنایی-حماسی مشابه در ادب فارسی مقایسه شده است.

کورتیه

مه‌نزوومه‌ی غنایی خورشید و خرامان، چیرۆکی ئەوینی خورشیدی سازاده‌ی رۆژه‌لانی بۆ خه‌رامان کچی خاقانی چینه؛ هۆنراوه‌یه‌که به زمانی ناوچه‌یی (زاراوه‌ی کوردیی گورانی) به شیوه‌ی نوسخه‌ی ده‌ستنوسه که له ناوچه‌گه‌لی باشووری کوردستان، کرمانشان، باکووری نیلام، ئەسه‌دئابادی همه‌مدان، رۆژقاوای لورستان، له نیوان بنه‌ماله‌گه‌لی خانه‌دانا ده‌ست ده‌که‌وێت و خه‌لکی هۆگری ئەده‌بی ئەم ناوچه‌یه، ئەلماس‌خانی که‌ندوله‌یی کرمانشانی، شاعیری مه‌زنی سه‌ده‌ی ۱۲ی کۆچی به‌هۆنری ئەم به‌ره‌مه‌ ده‌زانن. ئەگه‌رچی خه‌لکی هۆنراوه‌گه‌لی هیماسی و لیریکیان زۆر پێ‌خۆشه و له سه‌رده‌یه‌مێکدا له‌سه‌ر زاری خه‌لکدا بوونه، به‌لام تاکوو ئیستا جگه‌ له‌چهند کۆکردنه‌وه‌یه‌ک، له‌ بواری پێداچوونه‌وه و بلاوکردنه‌وه‌دا کاری له‌سه‌ر نه‌کراوه. ئەم لیکۆلینه‌وه‌یه‌ی به‌رده‌ستتان، به‌مه‌به‌ستی ناساندنی چیرۆکه‌شعیری لیریکی خورشید و خه‌رامان به‌روانگه‌یه‌کی وه‌سفی-شیکارانه ئەنجام دراوه و پاش شروقه‌یه‌کی کورت له‌مه‌ر ژياننامه‌ی ئەلماس‌خان و کورتکراوه‌ی چیرۆکه‌که به‌په‌خشان، پیکهاته و ناوه‌رۆکی ئەم چیرۆکه‌شعیره، که‌ بێتیه‌ له‌ هێمانه‌ به‌رجاوه‌کانی ئەو (قالب، سه‌روا، ره‌دیف، وه‌سف)، جۆر و هێمانه‌ چیرۆکیه‌کان (گۆشه‌نیگا، که‌سایه‌تی، له‌حن و که‌ش، هێمانه‌کانی لادان له‌ به‌های باو، وتووێژ، به‌دواخستن) و تایه‌ته‌مه‌ندییه‌ ناوه‌رۆکیه‌کان (کاریگه‌ری‌وه‌رگرتن له‌ فۆلکلۆر، بابه‌ت، بن‌واتا و رووداوه‌کان) لیک‌دراوه‌ته‌وه و هه‌روه‌ها له‌گه‌ل چیرۆکه‌شعیرگه‌لی لیریکی و لیریکی-هیماسیی هاشویه‌ له‌ ئەده‌بی فارسیدا به‌راورد کراوه.

واژگان کلیدی: ادبیات کردی، الماس خان کندوله‌ای، خورشید و خرامان، ادبیات غنایی.

وشه‌گه‌لی سه‌ره‌کی: ئەده‌بی کوردی، ئەلماس‌خانی که‌ندوله‌یی، خورشید و خه‌رامان، ئەده‌بی لیریکی.

۱- مقدمه

زبان کردی از جمله شاخه‌های اصلی زبان‌های ایرانی است که شاعران بزرگی را پرورده است. الماس خان کندوله‌ای که در سرایش منظومه‌های رزمی و بزمی استادی کم‌نظیر است از جمله‌ی آن‌هاست. وی از اهالی کندوله است که بسیاری از داستان‌های دلپسند شاهنامه‌ی فردوسی و نیز روایت‌های محلی را که از دسترس فردوسی دور مانده، به زبان کردی گورانی با تغییراتی در ساختار و محتوا به نظم درآورده است که مشهورترین آن‌ها: رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، ضحاک و کاوه‌آهنگر، رستم و اشکیوس، سیاوش‌نامه، شیرین و فرهاد (کندوله‌ای، ۱۳۷۳: مقدمه مصحح، ۲۵) و نیز روایت‌های رزم‌نامه‌ی زردآهنگ و رستم، رزم‌نامه‌ی جواهرپوش، رزم‌نامه‌ی لعل‌پوش، رزم‌نامه‌ی یاقوت‌پوش، جنگ‌نامه‌ی رستم با رستم یک‌دست، رزم‌نامه‌ی جهان‌بخش با قطران، هفت رزم، برزو و فولادوند، مرجانه‌ی جادو و خورشید و خرامان (شریفی، ۱۳۷۴: ۹۵۴) است. منظومه‌ی خورشید و خرامان، داستان عشق خورشید شهزاده‌ی خاوری به خرامان، شهزاده‌ی چینی است. جلوه‌های حماسی این اثر سبب می‌شود که داستان به آمیزه‌ای از عشق و حماسه بدل شود. اصول حاکم بر عشق حماسی شامل: برون‌مرز همسری، سفر برای یافتن همسر مناسب، ندیده و از روی وصف عاشق شدن، خوش‌باشی، عیش، شکار، نبرد و سرانجام وصال و ازدواج در این اثر آشکار است.

منظومه‌ی غنایی خورشید و خرامان منسوب به الماس خان کندوله‌ای کرمانشاهی در شکل نسخه‌های خطی در نزد اهل ادب و علاقمندان آثار غنایی در استان کرمانشاه و نواحی همجوار، فراهم گردیده و تنها پژوهش دانشگاهی که بر روی آن انجام شده، تصحیح منظومه بر اساس پنج نسخه‌ی خطی در قالب پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد مریم کسایی به راهنمایی خلیل بیگ‌زاده انجام شده است که این تصحیح آماده چاپ است و به زودی در قالب کتابی چاپ خواهد شد.

۲- نگاهی به احوال الماس خان کندوله‌ای

الماس خان بن احمد که او را الماس خان کندوله‌ای، میرزا الماس خان و سرهنگ الماس خان کندوله‌ای نیز گفته‌اند از ادیبان و شاعران نامدار عرصه‌ی ادب کردی است که در سال ۱۱۱۸ هجری قمری در روستای کندوله از توابع کرمانشاه دیده

به جهان گشود و تحصیلات خویش را در کرمانشاه، سنندج، شیراز و اصفهان ادامه داده و فقه و تاریخ و فنون ادب را فرا گرفت (بوره‌که‌بی، ۱۳۶۷: ۲۸). وی ابتدا در سپاه والی کردستان سرهنگ و پرچمدار بوده (صالحی، ۱۳۸۰: ۱۶۱) و بعدها در دوران پادشاهی نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ ق) در جایگاه فرماندهی سپاه سنندج به خدمت نادر درآمد و با شجاعت و دلاوری خود نزد او جایگاه ویژه‌ای یافته است تا این‌که در جنگی که میان نادرشاه افشار در کرکوک با توپال عثمان‌پاشا در گرفت، نادر شکست خورد و چون برخی از لشکریان عامل شکست را قصور عمدی الماس‌خان می‌دانستند، نادر سرهنگ و فادار خود، الماس‌خان را که عمری به او خدمت کرده بود، به طرز شدیدی مجازات (مقطوع‌النسل) کرد و به کندوله تبعید نمود (گجری، ۱۳۷۸: ۲۷۲). الماس‌خان صحنه‌ی جنگ و جدال را ترک کرده و محل امن، آرام و مناسبی را در کندوله برای اقامت اختیار می‌کند، شمشیر را کنار می‌گذارد (صالحی، ۱۳۸۰: ۱۶۴) و با باغداری، تصنیف شاهنامه‌ی کردی و تنبورنوازی روزگار می‌گذراند (شریفی، ۱۳۷۴: ۹۴۷).

پس از این‌که مدتی از تبعید الماس‌خان می‌گذرد، نادرشاه درمی‌یابد که نیرویی کاردان و لایق را صرفاً به خاطر بدگویی غیرواقعی چند تن از سپاهیان و سربازان از سپاه خویش اخراج کرده است، بدین خاطر راهی کندوله می‌شود تا هم عذر تقصیر گذشته را خواسته و هم حکم جمع‌آوری مالیات صحنه، دینور، کندوله، بیلوار و کلیایی را به او واگذار نماید (کندوله‌ای، ۱۳۷۳: مقدمه مصحح، ۱۰). در روایات محلی آمده است، چون مدتی از اخراج الماس‌خان می‌گذرد، نادر از کرده‌ی خویش سخت پشیمان می‌شود و دستور می‌دهد به وسیله‌ی پیک، هدایا و خلعت بسیار و البسه‌ی سپاهی برای الماس‌خان به کندوله ارسال دارند، ولی هنگامی که پیک نادر به سرحدات روستای کندوله می‌رسد، صدای دهل و سرنا می‌شنود و می‌پندارد که در روستا عروسی است، اما چون بیشتر به آبادی نزدیک می‌شود، می‌بیند که جمعیتی تابوتی را به دوش دارند و مردان، سوار بر اسب و زنان مویه‌کنان به سوی محوطه‌ی مشحّری رهسپارند. پیک چون جریان را می‌پرسد، پاسخ می‌شود که الماس‌خان، بزرگمرد کندوله، دارفانی را وداع گفته است (شریفی، ۱۳۷۴: ۲۴۱) که سرنوشت فردوسی و الماس‌خان کندوله‌ای، صاحبان دو شاهنامه‌ی ایرانی، گویی از این نظر مشترک است. الماس‌خان در فاصله‌ی سال‌های ۱۱۹۰ تا ۱۲۰۰ (?) در کندوله فوت

کرده و در قبرستانی واقع در پایه‌ی کوه پیرافته دفن شده است (صالحی، ۱۳۸۰: ۱۶۸). یکی از سروده‌های غنایی منسوب به الماس خان منظومه‌ی غنایی خورشید و خرامان در ۲۶۹۳ بیت است.

۳- خلاصه‌ای از منظومه‌ی خورشید و خرامان

عادل‌شاه، فرمانروای سرزمین خاور، در دوران پیری صاحب‌پسری می‌شود که نامش را خورشید می‌نهد و پس از چند سال آوازه‌ی زیبایی و برومندی خورشید جوان عالم‌گیر می‌شود. عبدال اوصاف خورشید را برای خرامان، دختر زیباروی خاقان چین، باز می‌گوید و خرامان با شنیدن اوصاف خورشید به او دل می‌بازد و عکس خود را به واسطه‌ی عبدال برای خورشید می‌فرستد. عبدال به حضور خورشید می‌رسد، عکس خرامان را به او می‌سپارد و شهزاده با دیدن عکس، به خرامان دل می‌سپارد و چندی بعد تنهایی راهی سرزمین چین می‌گردد.

در راه به مرغزاری خوش آب و هوا می‌رسد. از اسب پیاده می‌شود. ناگهان صلصال دیو به اسبش حمله می‌کند. شهزاده به نبرد او می‌رود. پس از نبردی طولانی دیو زخمی به غاری پناه می‌برد و خورشید او را در غار هلاک می‌کند. ناگهان ناله‌ای می‌شنود، در جستجوی ناله به پستوی غار می‌رود و قمرناز، شهزاده‌ی ختارا که دو سال در بند دیو بوده، نجات می‌دهد. سپس با هم راهی ختارا می‌شوند. در نزدیکی شهر ختارا میان خورشید و جوانی برومند و تندخو نبردی درمی‌گیرد. خورشید دست و پای جوان را می‌بندد و خنجر بر گلویش می‌گذارد. جوان به او التماس می‌کند و ماجرای قمرناز (معشوقه و نامزدش) را برای او بیان می‌کند و خورشید بهروز را رها می‌کند. هفت روز جشن آزادی قمرناز برپا می‌شود. پس از آن بهروز و خورشید در لباس تاجران گوهر راهی چین می‌شوند.

شبی، خرامان در خواب می‌بیند که پادشاه خاور زمین به چین حمله کرده است و جویای اوست. آشفته و پریشان از خواب بیدار می‌شود و دایه‌اش را برای تعبیر خواب به حضور می‌خواند. دایه او را دل‌داری می‌دهد و کابوسش را به مستی نسبت می‌دهد. پس از چند روز خرامان برای یافتن خورشید، عکس خود را به دایه می‌سپارد، تا به تاجران نشان دهد. دایه پس از یافتن حجره‌ی خورشید و بهروز، خرامان را آگاه می‌کند و او نیز تصمیم می‌گیرد به بهانه‌ی تفریح در باغ روح‌افزا به

دیدار خورشید برود. خرامان به هنگام گذر از شهر و دیدار با خورشید دل‌باخته‌ی زیبایی حیرت‌انگیز خورشید می‌گردد و با ورود به باغ دسته‌ای گل نرگس به دایه می‌سپارد تا به خورشید هدیه دهد و او را به باغ دعوت کند. گفتگوی خورشید و خرامان، شهزاده‌ی چینی را به خشم می‌آورد و تالار را ترک می‌کند. دایه خرامان را به خاطر رفتارش ملامت می‌کند و خرامان، خورشید را در نامه‌ای دوباره به باغ دعوت می‌کند. شهزاده‌ی خاوری چند روزی در باغ میهمان خرامان است تا این که خاقان از حضورش در باغ آگاه می‌شود و با سپاهی به سوی باغ می‌رود. بهروز نیز از ماجرا آگاه می‌شود و به شاه‌رخ‌شاه نامه می‌نویسد و او را به یاری می‌طلبد که با کمک شاه‌رخ‌شاه، خورشید و بهروز بر سپاه خاقان پیروز می‌شوند. سرانجام خاقان دستور می‌دهد، مجلسی به مناسبت حضور شاهان برپا کنند. در میانه‌ی مجلس شاه‌رخ‌شاه خرامان را برای خورشید خواستگاری می‌کند و خورشید و خرامان و دو دل‌داده‌ی دیگر (بهروز و قمرناز) با ازدواجی آیینی به وصال هم می‌رسند و پس از آن هر یک راهی سرزمین خود می‌شوند.

در مجموع، منظومه‌ی روایی خورشید و خرامان ۲۳ عنوان دارد که عبارتند از: تولد خورشید، شکار رفتن خورشید، دیدار عبدال با خرامان در باغ چین، دل‌باختن خرامان به خورشید و فرستادن عکس خود برای او، دیدار عبدال با خورشید در شکارگاه، عاشق شدن خورشید به خرامان، روانه شدن خورشید به طرف چین، کشته شدن صلصال دیو به دست خورشید و رها کردن قمرناز، رسیدن خورشید و قمرناز به کوه پرآو و کشتن اژدها، رسیدن به ختا و نبرد خورشید با بهروز، تسلیم شدن بهروز در نبرد با خورشید، رسیدن به ختا و برگزاری جشن بازگشت قمرناز شهزاده‌ی ختا، روانه شدن خورشید و بهروز به چین، رسیدن خورشید و بهروز به چین، خواب دیدن خرامان، فرستادن خرامان عکس خود را به بازار و رفتن خورشید به شکار در دشت چین، رفتن خرامان به باغ روح‌افزا و دیدار با خورشید و بهروز، دعوت خورشید به باغ از سوی خرامان، آگاه شدن خاقان از حضور خورشید در باغ و روانه کردن سپاه برای محاصره‌ی باغ، نبرد خورشید و بهروز با سپاه خاقان، نامه‌نویسی بهروز به شاه‌رخ‌شاه و به یاری طلبیدن او، رسیدن سپاه شاه‌رخ‌شاه به چین و پایان نبرد، ازدواج خورشید و خرامان و روانه شدن آنان به خاور زمین.

۴- نگاهی به ساختار منظومه‌ی خورشید و خرامان

۴-۱- قالب: منظومه‌ی خورشید و خرامان مثنوی است که رایج‌ترین قالب در شعر کلاسیک کردی است و تناسب و سازگاری قافیه‌بندی آزاد آن با طبیعت شعر کردی یکی از دلایل پدید آمدن داستان‌های ماندگار عاشقانه و حماسی در این قالب است. ۴-۲- وزن: این منظومه عددی یا هجایی است، چنان‌که اصوات از روی عدد و قطع نظر از ویژگی‌های وزنی و زبانی منظم می‌شود. یعنی معیار وزن عددی، شمارش هجاهاست و کمیت و کیفیت هجا نظیر کوتاهی، بلندی، شدت، ضعف، تکیه و مانند آن اهمیت ندارد (سارایی، ۱۳۸۲: ۴۵). اصلی‌ترین اوزان در شعر هجایی کردی، وزن ده هجایی است که در این وزن هر مصرع ده هجا دارد و به دو دسته‌ی پنج تایی تقسیم می‌شود. درنگ بعد از هجای پنجم در هر مصرع ضروری است و تخطی از آن نوعی لغزش وزنی و موسیقایی به شمار می‌آید و وزن را مختل می‌کند که از این حیث تا حدودی به اوزان دوری شبیه است.

۴-۳- قافیه: در این منظومه به درستی رعایت شده و بیشتر قوافی اسمی هستند و شاعر قافیه‌ی فعلی را چندان به کار نبرده است. نکته‌ی قابل توجه در قوافی بیت‌های این منظومه، ذکر قافیه‌ی اسمی و فعلی در یک بیت است:

همه‌ت خاهی کرد عه‌بدال چو ولگه‌رد / پهی خاوه‌ر زه‌مین روئ وه راه آورد
(۱۶۱)

(عبدال از خرامان اجازه گرفت و به طرف خاور زمین حرکت کرد).

دو کار نه‌ی دنیا نه‌وی که‌س نکرد / مه‌ردی ژه نامه‌رد نامه‌ردی ژه مه‌رد
(۴۹۶)

(در این دنیا دو کار از دو نفر بر نمی‌آید مردانگی از نامرد و نامردی از مرد).

۴-۴- ردیف: در این منظومه خیلی اندک به کار رفته است، چنان‌که قافیه در برخی بیت‌ها ذکر نشده و فقط با آوردن ردیف، موسیقی کناری بیت حفظ شده است:

فه‌رما وه غولام که‌مه‌ر سیم و زه / عه‌بدال چینی به‌ر وه قه‌صر زه‌ر
(۱۹۰)

(خورشید به غلاش دستور داد که عبدال را به قصرش برد).

اینه هام‌ره‌فیتق چولگه‌ردی من / هام‌راز دل‌هی پر ژه دهر د من
(۲۳۷)

(او در سفرها همراه و رفیق راهم است و راز دل پر از درد من را تنها او می‌داند و او مرهمی بر آن است).

۵- توصیفات در منظومه‌ی خورشید و خرامان

توصیف در این منظومه به دو نوع حماسی و غنایی تقسیم می‌شود و تصویرسازی در این توصیف‌ها بسیار زیباست و شاعر جزئیات را چنان توصیف می‌کند که گویی مخاطب با تابلویی از رنگ و نقش مواجه است، نمونه‌ای از توصیف حماسی در نبرد خورشید و بهروز:

ده‌دهم بهروز داخل بی وه باغ	قه‌هره‌مان ده‌ستور شاد و خواهش ده‌ماغ
سهر وه کلاو خود کارزار وه	ته‌ن و توی خه‌فتان زه‌رنگاره‌وه
که‌م‌ن‌د و که‌مان وه‌ستن نه‌گه‌رده‌ن	باچی تازه فه‌تح تووران‌ش که‌رده‌ن
شاهان اشنه‌ون اگه‌ر نام من	مه‌له‌رزوون چون بید شه‌ونه‌سام من
مه‌ردان دلیر شیران له‌کوه‌سار	که‌سی له‌ی مه‌کان نه‌کردن گوزار
اید وات و کیشا تیغ هندی کار	مهمیز دا سه‌م‌ن‌د پهری کارزار
خورشید خاوه‌ر به‌رآورد که‌مان	په‌نا برد وه‌زات عه‌زیم سو‌بحان
تیر عوقاب په‌رژه‌شه‌ست کرده‌ها	دا نه‌جگه‌رگای اسب کینه‌خا
گوزر کرده‌اسب تا په‌ر نیش‌ت نه‌خاک	له‌رزا که‌فت نه‌خاک اسپ سینه‌چاک
به‌روز جوشیا وینه‌ئ نه‌ره‌شیر	آما‌په‌ی خورشید شاهزاده‌ئ دلیر
فرای‌فر تیر له‌قازه‌ئ که‌مان	ده‌ست‌بردن پهری نیزه‌ئ جان‌ستان
اوه‌ن وه‌شمشیر حمله‌آوردن	ده‌م شمشیران چو‌ئه‌ره‌کردن

(۶۳۸ تا ۷۲۲ با تلخیص)

ترجمه: بهروز خوشحال و سرمست، چون قهرمانان وارد باغ شد، کلاهخود جنگی بر سر و زره‌ای از زر بر تن داشت، کمند و کمان را بر دوش انداخته بود چون قهرمانان، گویی تازه از میدان فتح توران زمین بازگشته است. او می‌گوید: وقتی نام من به گوش شاهان می‌رسد از ترس چون بید می‌لرزند. مردان، دلیران و بزرگان تاکنون جرأت عبور از اینجا را نداشته‌اند. این‌ها را گفت، شمشیر هندی‌اش را از نیام برکشید و بر اسبش مهمیز زد تا به خورشید حمله کند. خورشید، شهزاده‌ی خاوری کمان برکشید و به خدا پناه برد. تیر که از چله رها شد بر جگرگاه اسب

بهروز کینه‌خواه نشست. تیر از جگرگاه اسب نیز گذر کرد و بر خاک نشست. بهروز چون نره شیری خشمناک غرید و بر خورشید حمله کرد. خورشید و بهروز پس از نبردی طولانی با تیر و کمان، به جنگ با نیزه پرداختند. آن قدر با شمشیر جنگیدند که تیغی صاف شمشیر چون تیغی اره تکه‌تکه شد.

توصیف حماسی این نبرد تا بیت ۷۲۲ ادامه دارد، چنان‌که در بیت‌های مذکور ویژگی‌های شعر حماسی مانند رجزخوانی بهروز بر خورشید به چشم می‌آید. پهلوانان و قهرمانان شاهنامه‌ی فردوسی چون زورمندترین مردان در ذهن ایرانیان هستند و برترین آن‌ها رستم است و گویی ذهن ایرانی مردتر و پهلوان‌تر از رستم داستان نمی‌شناسد که شاعر، برومندی، قدرت جنگاوری و زورمندی خورشید و بهروز را به رستم و اسفندیار و نریهان تشبیه می‌کند. واژگان کلاه‌خود، خفتان، کمان، کمند، نیزه، تیغ، سپر و... از ویژگی‌های زبان حماسی است. توصیف حرکات جنگاوران، صلابت زبان و شور حماسی در این توصیف‌ها واضح و آشکار است. یکی از ویژگی‌های شعرهای حماسی، اغراق است که در بیت‌های مذکور بهروز رجزخوانی می‌کند و می‌گوید: شاهان وقتی نام مرا می‌شنوند، از ترس چون بید می‌لرزند و چون بید لرزیدن اغراق است. تیر خورشید بر جگرگاه اسب بهروز می‌نشیند و از آن نیز عبور می‌کند و بر خاک می‌افتد و تیغی شمشیرها بر اثر ضربه‌های فراوان چون تیغی اره دندان‌های می‌شوند. این تصویرهای زیبا مجموعه‌ای از تصاویر مرکب را در ذهن مخاطب به وجود می‌آورد. صحنه‌ی نبردی که اوج گرفته، دو جنگجو خوی کرده و خسته به نبرد ادامه می‌دهند و شدت ضربه‌ها آنقدر زیاد است که تیغی صاف شمشیرها تکه تکه شده است، چنان‌که (فرای فر تیر له قاژه که مان) تصویر است که بر پرتاب بی‌امان و بسیار تیر تأکید می‌کند و شاعر این اغراق را با صنعت صدا معنایی برای خواننده محسوس می‌کند.

توصیف غنایی منظومه‌ی خورشید و خرامان اندامیک و پیکرواره است که توصیف باغ، قصر، مجلس بزم و عشرت، دل‌بستگی‌ها و دیدارهای عاشق و معشوق نمونه‌هایی از آن است. توصیف خرامان در بیت‌های ۱۰۰۸ تا ۱۰۶۱ از جمله‌ی وصف‌های زیبای شاعر است:

کوورپه حیتاران سیای سوبحانی

به‌رق نیم‌لیه‌ی دور پیشانی

بریق‌باق به‌رق گوشواران گوش
به‌زم باده‌ی ناب‌ه‌ی بنوش‌بنوش
گون‌نای گول‌وهرق‌ع‌طر و عه‌نبه‌ر‌صاف
قه‌رینش نیه‌ن له قاف تا وه قاف
ابرووش چون که‌مه‌ند گورگیر به‌هرام
وه قه‌د باریک وینه‌ی نه‌ونه‌مام
نه مه‌ستی دیده‌ی سیای سورمه‌پریز
بیضای ماه و خوره‌هر دو وه‌ست نه‌بیز
له سر قودرته‌ی دایم ره‌ژیده
چون س‌ف سه‌رباز له‌ه‌ور دیده
گیسوان ه‌ه‌شت و په‌نج سیای سیوه‌نگی
مه‌لوول کرده‌ن خار ژده‌های جه‌نگی
زه‌وجی حه‌لقه‌ی نوون ته‌سویر به‌عه‌قره‌و
خه‌ط‌وهردن نه‌ه‌ور سیم به‌در مه‌غره‌و
(۱۰۱۶ تا ۱۰۲۳)

ترجمه: گوشواره‌ی گوش آن‌ها برق می‌زد و بزم نوش‌انوش برگزار بود. گونه‌های مانند گل سرخ و خوشبو که در جهان مثل و ماندی ندارند. ابروانش مانند کمند گورگیری بهرام هستند و اندامش مانند نونهال باریک و بلند است. مستی چشمان سیاه سرمه‌کشیده‌اش سفیدی و نور خورشید و ماه را کمرنگ کرده است. چشمانش سرمه‌کشیده‌ی غیبی بودند و گویی مژه‌هایش سربازان آماده‌باش در اطراف چشمش بودند. گیسوانش را که در سیزده رشته بافته، ازدهای جنگی را در گزندگی ناتوان کرده است. دو گیسویش مانند حلقه‌ی نون و کژدم در اطراف صورت چون ماهش پیچیده بود.

شاعر در این بیت‌ها تصاویر بسیار زیبایی را به کار گرفته است که تشبیه تفضیل، استعاره، جناس، واج‌آرایی عمده‌ی این تصاویر است؛ کودکی شیرین حرکات و زیبارو با گیسوانی سیاه و شگفت‌انگیز و درخشندگی سکه‌های طلا بر پیشانی. شاعر در بیت اول با تنسیق‌الصفات اوصاف خرامان را باز می‌گوید. بریق باق به‌رق جناس کلمات هم‌خانواده؛ گوش و گوشواره جناس مذیل؛ گوش و نوش

سجع متوازی و تکرار، واج‌آرایی «ب»، «ق»، «س»، «الف»، «گ» و «ش» نیز در بیت دوم دیده می‌شود. بیت سوم تشبیه جمع دارد که چهره‌اش چون گل لطیف و نازک و چون عطر و عنبر خوشبوست. شاعر در بیت چهارم ابروان معشوق را به کمند بهرام گور تشبیه می‌کند و کمند ریسپانی است بلند که بدان دشمنان و جانوران را مقید کنند (معین، ۱۳۸۸: کمند) که وجه شبه در این تشبیه بلندی است. اگر فرض کنیم منظور شاعر فقط بلندی ابرو بوده، ذکر واژه‌ی کمند کافی بود، اما شاعر با ذکر بهرام گورگیر وجه شبه دیگری را بیان می‌کند که وجه شبه اصلی در این تشبیه قدرت ابروان زیبای معشوق در صید عاشقان است. دیدگان سیاهش مست و سرمه‌کشیده، درشت و غزال‌گونه است و سفیدی چشانش تال‌لو ماه و خورشید را در خود دارد. تشبیه مضمر و تفضیل سفیدی و تال‌لو چشمان معشوق به نور و درخشش ماه و خورشید در بیت پنجم دیده می‌شود. در بیت ششم، چشمان او گویی همیشه سرمه‌کشیده‌اند و مژه‌های سیاهش چون صف سربازان اطراف چشم او را گرفته‌اند و این نهایش قدرت آفرینش خداوند است. شاعر قرار گرفتن مژه‌ها را در کنار یکدیگر در این بیت به صف سرباز تشبیه کرده است. بیت هفتم (گیسوان هشت و پنج) به رسم زنان کرد در بافتن موهای خود اشاره دارد. زنان کرد موهای خود را تقسیم می‌کردند و هر قسمتی را جداگانه می‌بافتند. عدد این گیسوان به نه نیز می‌رسید و شاعر در این بیت خرامان را صاحب سیزده گیس می‌داند. تشبیه مضمر و تفضیل گیسو به اژدها، با وجه شبه قدرت گزندگی و اثرگذاری در بیت به چشم می‌آید. در بیت هشتم (حلقه‌ی نون)، استعاره از تاب زلف معشوق است. آرایه‌ی حرف‌گرایی، (ته‌سویر به عه‌قره‌و)، به شکل عقرب، دم عقرب، استعاره از زلف گره‌گیر؛ خط و ه‌رده‌ن: خطی را ایجاد کرده‌اند. خط با «ن» مراعات نظیر دارد. لازمه‌ی خط سیاهی است که با لازمه‌ی سیم یعنی سفیدی تضاد دارد. (به‌در مه‌غرو)، استعاره از رخ زیبا و سفید خرامان است که دو دسته از زلف او مانند حلقه‌ی نون و دم عقرب در اطراف صورت چون ماهش دایره‌گون خطی را ایجاد کرده‌اند.

۶- عناصر داستانی در منظومه‌ی خورشید و خرامان

داستان روایت درست توالی حوادث است (میرصادقی، ۱۳۷۱: ۳۴) و منظومه‌ی

خورشید و خرامان از نظر نوع داستانی از مصادیق داستان‌های سنتی است که روابط علی و معلولی مستحکمی ندارد، چنان‌که رویکرد عاشق‌شدن خرامان به خورشید تأییدی بر این مدعاست. خرامان با شنیدن او صاف خورشید به او دل می‌بازد و این شکل عاشقی در ادبیات سنتی به وفور دیده می‌شود.

۱-۶- زاویه‌ی دید

زاویه‌ی دید یا زاویه‌ی روایت نشان‌دهنده‌ی شیوه‌ای است که نویسنده با آن مصالح و مواد داستان را به خواننده ارائه می‌کند و رابطه‌ی نویسنده را با داستان نشان می‌دهد (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۱۳۸۵) و زاویه‌ی دید در منظومه‌ی غنایی خورشید و خرامان از گونه‌ی سوم شخص (دانای کل) است، اگر چه شاعر گاهی به شیوه‌ی نقالان در بازگویی داستان گفت‌وگوی خطابی دارد، امری که در داستان‌سرایی جدید برش مکانی گفته می‌شود، چنان‌که گاهی یک قطعه از روایت را رها کرده و به قطعه‌ی دیگری از آن می‌پردازد و خود نیز به این امر اشاره می‌کند و مخاطب را به دریاد داشتن قسمت مذکور و شنیدن ادامه‌ی داستان دعوت می‌کند.

۲-۶- شخصیت‌ها

اشخاص ساختگی (مخلوق) را که در داستان ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند، فردی که کیفیت منش و اخلاق او در گفتار و کردارش وجود داشته باشد (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۸۴). شخصیت‌های اصلی داستان «خورشید» و «خرامان» هستند و بهروز و قمرناز، عادل‌شاه، شاه‌رخ‌شاه، خاقان، دایه‌ی خرامان و عبدال شخصیت‌های فرعی داستان هستند. خورشید، شهزاده‌ی خاوری و فرزند عادل‌شاه است. اهل علم‌اندوزی و شکار و بزم است. پس از دلدادگی به خرامان راهی سرزمین چین می‌شود و در راه با دیو می‌جنگد و قمرناز را نجات می‌دهد. خورشید در مواجهه با قمرناز عقیف و با اخلاق است. پس از رسیدن به ختا او را به پدرش می‌سپارد و همراه بهروز راهی چین می‌شود و سرانجام به یاری شاه‌رخ‌شاه در نبرد با خاقان پیروز می‌شود و پس از ازدواج با خرامان، به خاورزمین برمی‌گردد. علاوه بر این، راوی خورشید را به پهلوانان نامی چون رستم و فرامرز تشبیه می‌کند و گاه او را نیز برتر و والاتر می‌داند.

خرامان، معشوق خورشید است که شاعر او را سفید بدن، بلند بالا، کشیده چون نهال سرو، با کمربندی به تنگی حلقه‌ی انگشتری و لبانی به سرخی یاقوت با دیدگانی غزال‌گونه، خمارآلود و زیبا، نافذ و تیزبین، با مژه‌هایی چون تیر و به سیاهی قطران، ابروانی بلند چون کمند و باریک چون هلال ماه و پوستی به نازکی و لطافت گلبرگ توصیف می‌کند. موی این معشوقه‌ی نوجوان سیاه و بلند و شکن در شکن است. دندان‌ش چون مروارید و دهانش چون چشمه‌ی حیات، زندگی بخش است. این معشوق جامه، آرایش و زیوریهایی متناسب با اندام خود دارد که البته رنگ و طرح بومی در آن بسیار آشکار است. آرایش‌های معشوق غالیه، خال لاجوردی، سرمه و کسمه (موی عقرب مانند بر پیشانی) هستند و این آرایش‌ها بر حدت و شدت زیبایی خرامان افزوده‌اند. زیورآلات او گوشواره، گردنبند، نیم‌لیره (سکه‌هایی از طلا که با زنجیری به هم متصل می‌شدند و به صورت میچ‌بند، پابند و پیشانی‌بند استفاده می‌کردند)، توجتری (گل سر)، لاگیره (مهره یا آویزی که بر زلف آویزند)، تاج و بازوبند لعل است؛ یعنی خرامان تمام ویژگی‌های یک معشوق شرقی را در خود دارد. اسلامی‌ندوشن علت میل شاعران ایرانی به روشنی پوست را وضع اقلیمی ایران می‌دانند که طبیعت ایران، گندم‌گون پرور است و در آن روشن چهرگان، جزو اقلیت کمیاب و ممتاز هستند و این سفیدی پوست با سیاهی زلف تعارض مطلوبی را ایجاد می‌کند و هر یک زیبایی دیگری را می‌گشاید (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۶: ۱۳۲).

خرامان به لحاظ خلق و خوی در اوج سنگدلی است و شاعر بارها به این ویژگی اشاره می‌کند و او را جلاد و کشنده‌ی خیل عاشقان می‌داند، معشوقی که بی‌اعتنا به هواخواهان همواره در باد‌نوشی و تفریح است. نزدیکان خورشید، شاهزاده را از خلق و خوی تند و سرکش و بی‌رحم خرامان بر حذر می‌دارند و به او توصیه می‌کنند از عشق خرامان چشم‌پوشی کند. خوی تند معشوق در دیدار باغ‌افزا در برابر سخنان خورشید آشکار می‌شود، ولی پس از آن به شدت پشیمان می‌شود و نامه‌ای برای خورشید می‌فرستد که او را در ظاهر از خود می‌راند و تهدید می‌کند، ولی در واقع او را به عشق خود تحریض می‌کند. تندی خرامان با آشکار شدن چهره‌ی واقعی خورشید بدل به نرمی و عشق می‌گردد. خرامان با فرستادن عکس خود نزد خورشید آغازگر این عشق است، اما در کل منفعل است و در روند داستان نقش اساسی ندارد.

بهر روز، شاهزاده‌ی ختن و نامزد قمرناز است که به جبران لطف خورشید در آزادی قمرناز با او راهی چین می‌شود. بهروز محتاط و عاقل است و این ویژگی او در چندین کنش داستان به چشم می‌خورد. او هر چند ادعای عشق قمرناز را دارد، اما پس از گرفتاری قمرناز در چنگال دیو، علی‌رغم دلاوری و جنگجویی برای نجات قمرناز اقدامی نمی‌کند و دیگر این‌که دایم خورشید را اندرز می‌دهد که رازش را حفظ کند و مقام و موقعیت خود را آشکار نکند و در نبرد بین خورشید و خاقان که در حوالی باغ روح‌افزا روی می‌دهد، پیش از حرکت به طرف باغ به شاه‌رخ‌شاه نامه می‌نویسد و از او یاری می‌طلبد و نیز وقتی خورشید مشغول عیش و تفریح با خرامان است، بهروز در پی تدبیر برای نبرد روز دیگر است.

قمرناز، نامزد بهروز است، قمرناز را خورشید از چنگال دیو رها می‌کند و این‌گونه موجبات آشنایی خورشید با بهروز و شاه‌رخ‌شاه (پدر قمرناز) و یاری رساندن آن‌ها به خورشید فراهم می‌شود.

عبدال، در کردی اسم عامی است که به گروهی از صوفیان پشمینه‌پوش اطلاق می‌شود که در غارها و کوه‌ها جای داشته‌اند، چنان‌که هم‌اکنون در مناطق کردنشین غرب کشور مکان‌هایی به نام (افدالان) وجود دارد که از جمله‌ی آن‌ها بلندترین قله‌ی مانشت در ایلام است، برخی معتقدند عبدالان عده‌ای بودند که بر اثر ظلم شاهان زمانه از موطن خود گریخته و به کوه‌ها پناه آورده‌اند (امیدی، ۱۳۸۶: ۷۲) و قابل مقایسه است با ابدالان در هفت مرتبه‌ی مردان، شامل: ابدال، ابرار، اخیار، اوتاد، نقبا، نجبا، غوث و قطب.

راوی، پوشش ظاهری و سفرهای عبدال را صوفیانه توصیف می‌کند، اما رفتار عبدال نوعی گریزی است. او ناگهان در داستان ظاهر می‌شود و نزد خرامان از خورشید می‌گوید، خرامان به خورشید دل می‌بندد و عبدال را مأمور می‌کند تا در ازای دستمزد راهی خاور زمین شود و عکس خرامان را به خورشید برساند. عبدال در شکارگاه خود را با حيله به خورشید می‌رساند و خود را شیفته‌ی خرامان نشان می‌دهد و بی‌سر و سامانی و آوارگی خود را به هجر و دوری از خرامان نسبت می‌دهد و همین‌که عکس خرامان را به خورشید می‌سپارد، از روند داستان خارج می‌شود و فرجامش نامشخص می‌ماند.

دایه، هم‌راز و طرف مشورت خرامان است و کارهای خصوصی خرامان را

انجام می‌دهد و زیرک و مهربان است. فقط در بخش کوچکی از داستان حضور دارد و فرجام او نیز نامشخص است و زمانی که خرامان راهی خاور زمین می‌شود، نامی از دایه نیست.

۳-۶- لحن

لحن آهنگ بیان نویسنده (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۵۲۱) نسبت به اثر است، چنان‌که خواننده آن را حدس بزند (همان: ۵۲۳). لحن راوی در منظومه‌ی خورشید و خرامان مانند بیشتر داستان‌های سنتی غنایی ایستا، جدی و صمیمی است، چنان‌که لحن سخن‌گفتن خورشید با هروز و خرامان تقریباً یکسان و صمیمی است و لحنی غنایی و صمیمانه دارد، اما در میدان نبرد و شکار دیو و اژدها لحن شاعر حماسی و فاخر است. فضای داستان شاد و بزمی است، چنان‌که شاعر پی‌درپی مجلس بزم و باده‌نوشی را توصیف می‌کند.

۴-۶- گفت و گو

سخنانی را که میان شخصیت‌ها و یا افکار شخصیت واحدی در هر کار ادبی خلق می‌شود، گفتگو می‌نامند (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۴۶۶). یکی از هنرهای بارز الماس‌خان گفتگوهای موفق در این منظومه‌ی غنایی است، چنان‌که گفت‌وگوها به شکل تک‌گویی، مناظره، پیام‌گزاری و اندرز بارز است که قصد شاعر پیشبرد داستان از طریق این گفت‌وگوهاست، اگر چه گاهی جنبه‌ی تزیینی و آرایشی می‌یابند که گفت‌وگوی خورشید و هروز در میدان نبرد با خاقان از نمونه‌های آن است. یکی از انواع گفت‌وگو در این منظومه که بسیار به آن پرداخته شده است، نامه‌نگاری میان شخصیت‌های داستان است و این نامه‌ها گاهی بسیار طولانی هستند، چنان‌که نامه‌ی خرامان به خورشید در ۲۵ بیت و پاسخ خورشید به او در ۴۲ بیت آمده است. خطاب خورشید به چین (سرزمین معشوق) و نامه‌ی خرامان از انواع تک‌گویی‌های داستانی محسوب می‌شود که از نکات قابل توجه و زیبای این گفتگوها، تکرار بخش اول هر مصرع است. رعایت این سنت شعری در ادب کردی، موجب تأثیر بیشتر این بیت‌ها شده است و نیز تک‌گویی‌های خرامان بیشتر به شکل امر و فرمان هستند. کلام در مناظره‌ها در برخی موارد تکراری است، چنان‌که شاهرخ‌شاه در اندرز به

خورشید برای انصراف از عشق خرامان همان سخنانی را می‌گوید که عادل‌شاه پیش از آن به خورشید گفته بود. اندرزهای داستان جنبه‌ی تعلیمی ندارند بلکه با هدف پیشبرد روند داستان آمده‌اند.

۶-۵- تعلیق

تعلیق داستان بر محور اصلی وصال خورشید و خرامان می‌چرخد و محورهای فرعی مانند عشق قمرناز و بهروز، جهانگیر و گوهرتاج، نبرد خورشید با صلصال و اژدها حوادث فرعی داستان هستند.

۶-۶- عناصر خرق عادت

عناصر خرق عادت در منظومه‌ی الماس‌خان دیده می‌شود که به همین سبب از حقیقت ماندی کمتری برخوردار است که دلیلی بر سستی بودن داستان است. از این عناصر عقل‌ستیز و خارق عادت می‌توان به حضور صلصال دیو، ابزارآلات جنگی اش، اژدها، اعتقاد به پری، و نبرد خورشید و بهروز با سپاه ده‌هزار نفری خاقان اشاره کرد.

۷- بازتاب فرهنگ عامه

روزگاری مردم این مرز و بوم، فارغ از هیاهوی عصر نوین، روز را با کار و تلاش سپری می‌کردند و شب هنگام میهمان محافل شاهنامه‌خوانی بودند. مردم اسطوره‌ها و حماسه‌ها را باور می‌کردند، به پهلوانان و قهرمانانش عشق می‌ورزیدند و در فراز و فرود داستان‌ها همراه آن‌ها بودند. هم‌چنین تجلی فرهنگ رسوم و آیین‌های محلی و بومی پیوندی درونی را با این منظومه به وجود می‌آورد که جاذبه‌ی این محافل را بیشتر می‌کرده است، همچون: در فراق عزیزان یقه پاره کردن، بر سر و روی زدن، صورت خود را خراشیدن و با صدای بلند ناله کردن:

تا ئاما نه هووش بانگش نه‌وه‌ردا

وه په‌نجه‌ئ پرزور مه‌دا وه سه‌ردا

یه‌خه‌ئ کیانی دری تا به‌وار

زارزار مه‌گیروا نه هجران یار

(۲۵۶ و ۲۵۷)

ترجمه: تابه هوش آمد بر سر زد، یخه‌ی لباسش را پاره کرد و از دوری یار گریه و زاری کرد.

مادر اید شنه‌فت شین زاری کرد
 نه داغ فوزه‌ند بی‌قراری کرد
 ناخون وه سوره‌ت ویش اشاره کرد
 گوونائی گولناریش پاره‌پاره کرد
 (۲۳۵۰-۲۳۵۳)

ترجمه: مادر وقتی سخن خرامان را شنید از داغ دوری فرزند گونه‌اش را خراشید و گریه و زاری سر داد.

کردها هنگام مشاهده‌ی صاحب‌جمالان، زیبارویان و خوش‌قامتان، با ذکر صلوات، شکر خالق را به جا می‌آورند:
 شوله‌ی شه‌وق نور خورشید خاوه‌ر
 که‌فته ناو شار وینه‌ئ قورس خوه‌ر
 ئه‌و سپا و له‌شکه‌ر چه‌نی مه‌خلووقات
 مه‌داشان وه دین موحه‌مه‌د سه‌لوات
 (۹۵ و ۹۶)

ترجمه: نور چهره‌ی خورشید بر شهر پرتو افکند و سپاهیان و مردم شهر با دیدن او صلوات فرستادند.

شه‌وق جه‌مالش وینه‌ی شه‌وق خوه‌ر
 مه‌مانوو وه تول ته‌رکه‌ئ نه‌یشه‌که‌ر
 سه‌لوات دان وه نور شیر نه‌وجوان
 مات مه‌ندن حیران فره‌ئ فراوان
 (۹۹۹ و ۱۰۰۰)

ترجمه: چهره‌اش چون آفتاب پر نور و زیبا بود، قامتش چون نهال نیشکر بلند و خوش ترکیب بود و همگان از زیبایی حیرت‌انگیز این شیر جوان دچار حیرت شدند و صلوات فرستادند.

میهان‌نوازی در فرهنگ بومی و محلی کرد ارزش خاصی دارد و به مجموعه‌ی سفره‌ی پذیرایی از میهمان مجازاً (به علاقه‌ی ذکر جزء و اراده‌ی کل) نان گفته می‌شود:

ایمهت طه‌لب کرد پهری میانی
نه‌وه‌ردیم نه خان شهریف نانی
مه‌گر نان نه‌وی نه سهر کارت‌ان
یام قیمت داروو نان جه شار‌تان
نه‌وه‌ردیم نانت نازار خاقان
مه‌یوو بگرید قه‌در مه‌انان

(۱۵۲۳-۱۵۲۵)

ترجمه: ما را به مهمانی خواندی ولی چون میزبانان از ما پذیرایی نکردی. آیا در شهر شمارسم چنین است یا این که قیمت نان در شهر شما زیاد است. تواز ما پذیرایی نکردی ای فرزند عزیز خاقان، در حالی که شایسته است قدر مهمان دانسته شود.

وات ای وه‌زیران امیران من
ه‌رام بوو لیتان سوفره و نان من

(۲۱۱۸)

ترجمه: گفت ای وزیران و امیران من، نان و نمک من حرامتان باد! سنگ از ابزار و آلات جنگی است که در سروده‌های کردی بسیار به چشم می‌آید، شاید به این دلیل است که در جغرافیای طبیعی غرب ایران سنگریزه‌های ریز و درشت در زمین، وجود دارد.

سه سه‌نگ آسیاب کردنش پیوه‌ست
گردن چناری پهری چوب ده‌ست

(۳۶۷)

ترجمه: سه سنگ به بزرگی سنگ‌های آسیاب و یک چوب چنار را به دست گرفته بود.

ساگه دیش وه چه‌م سه‌لسال بی‌دین
چه‌نگش دا نه سه‌نگ خیزی‌ا به قین
دا نه که‌مه‌ربه‌ند شاهزاده‌ی خواهر
نگه‌دارش بی خالق نه‌کبه‌ر

(۴۰۸ و ۴۰۹)

ترجمه: همین‌که صلصال، خورشید را دید چنگ بر زمین زد و یک مشت سنگ برداشت، بلند شد و با خشم آن را به طرف شهزاده پرتاب کرد، اما خدا جان خورشید را حفظ کرد.

باور عامیانه چنین است که دیوان گام بر نمی‌دارند، بلکه می‌چرخند و مسافت طولانی را می‌پرنند که در زبان محلی گفته می‌شود: «تنوره گرتن»

تنوره‌زنان گرمنا وه قار

خورشید نگا کرد تا شی وه مه‌غار

(۳۹۸)

ترجمه: دیو می‌چرخید و می‌گرید و به طرف غار می‌رفت و خورشید حرکت او را با نگاه دنبال می‌کرد.

زنان کرد از «نیم‌لیره» برای زینت لباس محلی بهره می‌برند. نیم‌لیره، سکه‌هایی از طلا است که با زنجیری به هم متصل می‌شدند و به صورت میچ‌بند، پابند و پیشانی‌بند استفاده می‌کردند:

کورپه حیتاران سیای سوبحانی

به‌رق نیم‌لیره ده‌ور پیشانی

(۱۰۱۴)

ترجمه: کودکی شیرین حرکات و زیبارو با گیسوانی سیاه و شگفت‌انگیز و تالالو سکه‌های طلا بر پیشانیش.

نان وه سه‌رویش طلا ژه چند قه‌د

شه‌وق نیم‌لیره دانه‌ی زبه‌رجه‌د

(۱۲۰۰)

ترجمه: سکه‌های طلایی و دانه‌هایی از زبرجد بر سربندش بستند.

«سه‌روهن، سه‌روین»، پارچه‌ای است که زنان کرد به روشی مخصوص دور سر خود می‌پیچند که به آنان زیبایی دو چندان می‌بخشد.

یکی از انواع آرایش زنان کرد اشکال خاصی بوده که بر پیشانی، پشت ابرو، چانه، دست و میچ پا خالکوبی می‌کردند، این خال‌ها به رنگ‌های گوناگون بوده‌اند و خال آبی را بیشتر به کار می‌بردند که در این منظومه با لفظ خالان لاجه‌وهرد و فیروزه خال به این خال‌ها اشاره شده است:

چهنی که نیزان خالان لاجه‌وهرد

چون طاووس مه‌ست له میدان ویه‌رد

(۲۲۸)

ترجمه: خرامان همراه کنیزان که با خال‌هایی آبی صورت و دست خود را آراسته بودند، چون طاووسانی زیبا از میدان شهر گذشتند.

بوو گونای گولره‌نگ به‌در جه‌مالت

بوو ش‌هوق خالان فیرووزه خالت

(۱۰۳۵۱)

ترجمه: سوگند به گونه‌های چون گل و چهره‌ی چون ماه و تالو خال‌های

فیرووزه‌ایت.

زنان کرد گل‌ها و گیاهان خوشبو چون میخک را به نخ می‌کشیدند و بر گردن

می‌آویختند که به این رسم در این منظومه اشاره شده است:

حه‌مایل وه بن سینه عه‌نبه‌رین

مه‌ر جار جاران شیرینی شیرین

(۱۵۹۷)

ترجمه: آویزی خوشبو چون شیرین بر سینه‌اش آویخت.

بر پایه‌ی آنچه گفته شد بازتاب فرهنگ، آداب، سنن، و علایق کردها در

منظومه‌ی خورشید و خاور از جلوه‌های ویژه‌ی برخوردار است.

۸- ویژگی‌های محتوایی

۸-۱- موضوع

موضوع شامل پدیده‌ها و رویدادهایی است که داستان را می‌آفریند و درونمایه را تصویر می‌کند (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۲۱۷). موضوع اصلی داستان خورشید و خرامان بیان عشقی دوسویه است که موجد این عشق، زیبایی معشوق است. کزازی در بحث پیشینه‌ی رزم و بزم بر این عقیده است که «قهرمانان رزم‌نامه‌ها، رفتار و کرداری یکسره اینسری و گیتیگ و زمینی دارند و همواره به یاری دل می‌بازند که زیبارویی است پیکرینه و دیداری و ساخته‌شده از گوشت و پوست، این دلدادگی‌ها از آن است که دل‌شدگی به شیوه‌ی کهن که در رزم‌نامه‌ها سروده و بازنموده آید،

پیوسته به پیوند زناشویی و کامیابی می‌انجامد» (کزازی، ۱۳۸۸: ۲۰۸). چنان‌که گفته شد، وصال و ازدواج از ویژگی‌های داستان‌های عاشقانه‌ی حماسی است و در آن خبری از ناکامی‌های دوره‌های بعدی در داستان‌های عاشقانه دیده نمی‌شود. در الگوی عشق خورشید و خرامان، اساس روابط از طرف خرامان آغاز می‌شود، ولی این خورشید است که مجنون‌وار زندگی و پادشاهی را رها می‌کند و به تنهایی راهی چین می‌شود، با خطراتی چون دیو، اژدها، دوری و سختی راه روبرو می‌گردد، ولی هیچ‌گاه منصرف نمی‌شود. تنها فکر و ذکر خورشید معشوق است، چنان‌که باده‌نوشی‌های مکرر و جشن‌های شاهانه‌ای که در آزادی قمرناز برپا می‌شود، او را دمی از یاد معشوق غافل نمی‌کند. خورشید چنان عاشقی بی‌تاب در این منظومه توصیف شده و وصف‌های شاعر از خورشید برخلاف خرامان تاکید بر جزئیات چهره‌ی او نیست، بلکه شاعر به اندام پهلوانانه و قدرت او اصرار می‌ورزد و در صحنه‌های حماسی او را بی‌باک و جنگاور توصیف می‌کند، به‌گونه‌ای که الگوی توصیف شاعر از خورشید مبین دیدگاه و پسند کردها از مردان است. اگر چه شاهزاده‌ی جوان شجاع و دلیر است، اما روحی لطیف دارد و در فراق یار همواره اشک می‌ریزد، چنان‌که شاعر بی‌تابی‌های عاشقانه‌ی خورشید را هنگام ورود به چین و خطاب قرار دادن سرزمین معشوق، تک‌گویی خورشید خطاب به نامه‌ی خرامان و بوسه‌های بی‌قرار او بر دسته‌گل خرامان و نگرانش از اشک‌ریزی وی در بحبوحه‌ی جنگ با خاقان را بسیار زیبا توصیف کرده است.

در کنار عشق خورشید و خرامان، بهروز و قمرناز نیز دو دلداده‌ی دیگر داستان هستند، اما عشق آن‌ها به اندازه‌ی خورشید و خرامان پرشور نیست، به‌گونه‌ای که قمرناز دو سال در بند دیو است، اما بهروز هیچ تلاشی برای رهایی او نمی‌کند و در مکانی زیبا و خوش آب و هوا و به دور از مردم قصری بنا می‌کند و به شکار و عیش و نوش می‌پردازد، به این بهانه که دوری و هجران قمرناز را نمی‌تواند، تحمل کند. عشق در این منظومه در مرز عشق عادی باقی می‌ماند و در نهایت به ازدواج منتهی می‌شود، عشقی زمینی و مجازی که به هوس نیز نزدیک است و تا اندازه‌ی زیادی راه تفسیرهای عرفانی را بر مخاطب می‌بندد.

۸-۲- درون‌مایه

درون‌مایه فکر اصلی و مسلطی است که در خلال داستان کشیده می‌شود و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد؛ یعنی اندیشه و فکر حاکم در داستان است که جهت‌گیری فکری نویسنده را نشان می‌دهد. علاوه بر عشق و تأثیر نیروی آن، شکیبایی و بردباری در دشواری‌ها، کرم و بخشش، خوش‌باشی، میهمان‌نوازی، پاداش نیک، نیک‌اندیشی و تأکید بر اهمیت توکل و دعا درون‌مایه‌های داستان را به وجود می‌آورند که البته همگی حضور کمرنگی دارند. به نظر می‌رسد این داستان به صورت شفاهی در میان کردها رواج داشته و یا ساخته و پرداخته‌ی ذهن شاعر بوده است. ساختارهای داستانی، حوادث، آداب و سنن مطرح در این منظومه تا حدودی با ساختار عشق‌های حماسی و غنایی در ادب فارسی یکسان است. پهلوان، پادشاه یا شاهزاده غالباً از سرزمین دیگری همسر می‌گزیند (برون‌مرز همسری) و به همین منظور به سفر جستجو می‌رود (آیدنلو، ۱۳۸۱: ۱) که این مضمون به وفور در داستان‌های عاشقانه‌ی حماسی و غنایی وارد شده است. بی‌گمان مردم باستان و بالطبع پهلوانان و شاهان، بیشتر با زنان هم‌میهن خویش ازدواج می‌کردند، اما چون این گونه ازدواج‌ها فاقد عنصر غرابت بوده است، پردازندگان به آن توجه نکرده‌اند و به دلیل این که همه‌ی این ازدواج‌ها با عشق و دلدادگی درآمیخته‌اند، از جاذبه‌ی داستانی فراوانی برخوردارند (سرامی، ۱۳۸۸: ۲۲۳)، چنان‌که در منظومه‌ی همای و همایون خواجه، همای، شاهزاده‌ای ایرانی است که به دختری از سرزمین چین دل می‌بندد و برای ازدواج با او راهی این سرزمین می‌شود (خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۷۰: ۳۲۱-۲۵۰/۱) و خورشید، شهزاده‌ی خاورزمین نیز برای یافتن دلدارش (خرامان) راهی چین می‌شود.

قهرمان داستان پس از یافتن جفت مناسب، گاهی با پرهیز و مخالفت پدر دختر روبرو می‌شود (آیدنلو، ۱۳۸۱: ۱)، چنان‌که در داستان بیژن و منیژه، افراسیاب با ازدواج دخترش منیژه با بیژن مخالفت می‌کند و پهلوان ایرانی را در چاهی زندانی می‌کند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۰۸.۳۲۷/۳). خاقان، پدر خرامان نیز از حضور خورشید در باغ روح‌افزا آگاه می‌شود و به باغ حمله می‌کند و سپاهش چندین بار از خورشید و بهروز شکست می‌خورد.

در سنت‌های حماسی ایران، دختر در مهرورزی و ازدواج استقلال عمل دارد و

در ازدواج با مرد مطلوب خود پیشگام می‌شود (آیدنلو، ۱۳۸۱: ۱)، چنان‌که همایون در اولین دیدار گرفتار عشق همای می‌گردد، اختیار را از کف داده و از کنیزانش می‌خواهد، برای وی چاره‌ای بیندیشد (خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۷۰: ۱/۳۴۶) و در این منظومه نیز خرامان اوصاف خورشید را از زبان عبدال می‌شنود و چون در دل مایل به خورشید می‌گردد، عکس خود را به عبدال می‌سپارد، تا نزد خورشید برده و او را از عشق خرامان آگاه کند. نیز وقتی که خورشید به چین می‌رسد، خرامان به قصد دیدار او از بازار عبور می‌کند و سپس دایه‌اش را واسطه‌ی این وصال می‌کند. انداختن یارد و بدل کردن ترنج، افسر یا گل، یکی دیگر از سنت‌های خواستگاری و دلدادگی است (آیدنلو، ۱۳۸۱: ۱) که خرامان پس از دیدار با خورشید و شعله‌کشیدن آتش عشق خورشید در دلش، برای او یک دسته گل نرگس می‌فرستد. منظومه‌ی غنایی خورشید و خرامان با سایر آثار داستانی (منظوم و مثنوی) غنایی مشابهت‌هایی دارد؛ یعنی ویژگی‌های مشترک داستان‌ها به صورت سنن ادبی رایج، در این منظومه‌ی نیز وارد شده‌اند، چنان‌که در منظومه‌ی خسرو و شیرین نظامی، شاپور تصویر خسرو را می‌کشد و بر رهگذر شیرین نصب می‌کند (نظامی گنجوی، ۱۳۸۶: ۵۰) و خرامان نیز، عکس خود را توسط عبدال نزد خورشید می‌فرستد و خورشید با دیدن عکس خرامان به او دل می‌سپارد و راهی چین می‌شود. یکی از موتیف‌های رایج در داستان‌های سنتی، ندیده یا از روی وصف عاشق شدن است، چنان‌که زال پس از آنکه در بزم مهراب، وصف رودابه را می‌شنود، دل به او می‌بازد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۸۷-۲۹۴) و رودابه نیز چون وصف زیبایی و دلیری زال را از زبان پدر می‌شنود، گرفتار عشق زال می‌شود (همان: ۲۸۹) و خرامان نیز با شنیدن اوصاف خورشید به او دل می‌سپارد و عکس خود را برای او می‌فرستد و خورشید با دیدن عکس خرامان عاشق او می‌شود و ترک وطن می‌کند. واسطه‌گری عشاق برای وصال عشاق دیگر نیز مضمونی رایج است، چنان‌که در داستان همای و همایون، غیر از همای که به عنوان شخصیت اصلی داستان درگیر عشق همایون است، در مسیر حرکت همای از شام به چین حوادث عاشقانه‌ای برای سایر شخصیت‌های داستان نیز رخ می‌دهد (خواجه‌ی کرمانی ۱۳۷۰: ۴۲۲-۴۲۵/۳) و خورشید نیز در جریان حرکت به چین در میانه‌ی راه با قمرناز (شاهزاده‌ی ختن) دیدار می‌کند، او را از چنگال صلصال دیو رها می‌کند و در پایان هم اوست که موجب وصال قمرناز

و بهروز می‌شود.

قهرمان برای ناشناس ماندن تلاش می‌کند، چنان‌که رستم برای رهایی بیژن در هیأت بازرگان وارد توران می‌شود (فردوسی، ۱۳۸۶: ۹۰۸-۸۶۹/۳)، خورشید و بهروز نیز به عنوان تاجران طلا و جواهر وارد چین می‌شوند که شاعر خود به این شباهت چنین اشاره می‌کند:

له‌وان وه دلشاد پهری خه‌رامان

چمان روسته‌من په‌ی بیژن آمان

(۹۳۴)

ترجمه: شاد و خرم به قصد دیدار خرامان به هیأت تاجر وارد چین شدند گویی که رستمند و در پی بیژن آمده‌اند.

رویا، در پندار اساطیری، برزخی میان عالم شهود و عالم غیب است، بسیاری از رویدادها پیش از آنکه در عالم بیداری وقوع یابند، در خواب رخ می‌نمایند (سرامی، ۱۳۸۸: ۵۵۹) و سبب‌ساز حوادث می‌شوند، چنان‌که کتابون دختر قیصر پیش از اجرای مراسم همسرگزینی برای خویش، گشتاسب را به خواب می‌بیند و وی را به همسری برمی‌گزیند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۴۵-۲۳۹/۵) که خرامان نیز حضور خورشید را در چین به خواب می‌بیند و تصمیم می‌گیرد، او را بیابد و به همین منظور عکس خود را به بازار می‌فرستد و پس از آگاهی از حضور خورشید و بهروز به دیدارشان می‌رود و حوادث بعدی رقم می‌خورند. داستان‌های عاشقانه معمولاً در فصل بهار اتفاق می‌افتند، شاید به این دلیل باشد که گل، سبزه، بهار و رنگ و بوی آن در آراستن صحنه‌ها و تصویرها و توصیف‌های شاعرانه نقش به‌سزایی دارد و داستان خورشید و خرامان نیز در فصل بهار روی می‌دهد. موارد مذکور نشان می‌دهد که شاعر شناخت کافی و درستی از ویژگی‌های داستان‌های غنایی و حماسی مشابه در ادب فارسی و رویکرد به‌کارگیری آن‌ها در منظومه‌ی خورشید و خرامان دارد.

۹- نتیجه‌گیری

فرهنگ و ادبیات بومی حلقه‌های سازنده‌ی زنجیره‌ی فرهنگ و ادبیات ملی هر کشوری است که بر این پایه تلاش برای زنده کردن آثار بومی، تلاشی برای تقویت بن‌مایه‌های فرهنگ و ادبیات ملی است. همچنین معرفی آثار محلی سبب آگاهی نسل

جوان از پیشینه قومی و فرهنگی مرز و بوم خود، شناخت ارزش‌های اصیل و در نتیجه خودباوری فرهنگی می‌گردد. قالب منظومه خورشید و خرامان مثنوی است که این قالب رایج‌ترین قالب برای سرایش داستان در ادب فارسی و کردی است، وزن این منظومه عددی یا هجایی است و در این وزن هر مصرع، ده هجا دارد که خود به دو دسته پنج‌تایی تقسیم می‌شود و درنگ بعد از هجای پنجم در هر مصرع ضروری است که از این نظر با وزن دوری شباهت دارد. شاعر از وزن و اصول موسیقی شعر به خوبی اطلاع داشته، اگر چه گاهی از این قاعده عدول کرده و بیشتر یا کمتر از ده هجا، در یک مصرع به کار برده است. قافیه در این منظومه به درستی رعایت شده و بیشتر قوافی اسمی هستند و شاعر قافیه فعلی را چندان به کار نبرده است و نکته قابل توجه در قوافی این منظومه، ذکر قافیه اسمی و فعلی در یک بیت است. شاعر از ردیف خیلی اندک استفاده کرده، اگر چه قافیه در برخی از بیت‌ها ذکر نشده و فقط با آوردن ردیف، موسیقی کناری آن‌ها ایجاد شده است. لغت‌ها و ترکیب‌ها ساده است، ولی واژگان کهنه در آن فراوان یافت می‌شود.

داستان غنایی خورشید و خرامان در فضایی اساطیری رخ می‌دهد که از ویژگی‌های داستان‌های سنتی است. توصیف، ویژگی اصلی زبان شاعر است و از زیبایی معشوق، رفتارهای عاشقانه، انواع گل‌ها، پرنده‌ها، باغ، معشوق آلات جنگی، میدان نبرد و سایر موارد توصیف‌های دقیقی کرده است و رایج‌ترین وسیله‌ی توصیف در این منظومه تشبیه است. اگر چه این منظومه با هیچ اثر غنایی در زبان فارسی کاملاً منطبق نیست و به نظر می‌رسد، بر اساس داستان‌های عامیانه و یا تخیل شاعر سروده شده، اما شاعر آگاهانه داستان را در چارچوب آثار غنایی و حماسی مشابه سروده است. فضای منظومه شاد و پرنشاط است و شاعر از محیط‌های اشرافی و گردش و تفریح در باغ و بزم و باده‌نوشی سخن می‌گوید و به نظر می‌رسد، شعری واقع‌گراست که به زیبایی محیط زندگی، اوضاع جنگی و لشکرکشی را منعکس می‌کند؛ یعنی از نظر فکری شعری برون‌گراست و اگر چه دقایق امور را وصف می‌کند، اما با مسائل روحی چندان سروکار ندارد.

منابع

آیدنلو، سجاد (۱۳۸۷)، «چند بن‌مایه‌ی مهم ازدواج در ادب حماسی ایران»،
مجله دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۶۰،
صص ۱-۲۴.

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۱)، ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ، تهران:
شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم.

امیدی، ولی محمد (۱۳۸۷)، دیوان (مجموعه شعر کردی)، گردآورنده، شرح و
ترجمه یاسر سنایی، ایلام: رامان.

بوره‌که‌یی (صفی‌زاده)، صدیق (۱۳۶۷)، میژووی ویژه‌ی کوردی، بانه:
ناجی.

خواجه‌ی کرمانی، محمود بن علی (۱۳۷۰)، خمسه، تصحیح سعید
نیازکرمانی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر.

سارایی، ظاهر (۱۳۸۲)، «وزن عددی در شعر کردی»، فصلنامه‌ی فرهنگ
ایلام، شماره ۱۳ و ۱۴.

سرامی، قدمعلی (۱۳۸۸)، از رنگ گل تا رنج خار، تهران: علمی فرهنگی.
شریفی، احمد (۱۳۷۸)، «شاهنامه کردی، اثری مستقل یا ترجمه‌ای از شاهنامه
فردوسی»، مجله فرهنگ، شماره ۱۶.

صالحی، ملاحی‌الدین (۱۳۸۰)، سرود بادیه، سنندج: انتشارات کردستان.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، نامه باستان، گزارش و توضیح میرجلال‌الدین
کزازی، تهران: سمت، چاپ ششم.

کندوله‌ای، الماس‌خان (۱۳۷۳)، شیرین و فرهاد، تصحیح امین گجری، قم:
سینا.

گجری (شاهو)، امین (۱۳۷۸)، از بیستون تا دالاهو، تهران: مه.

معین، محمد (۱۳۸۸)، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸)، خسرو و شیرین، تصحیح محمدحسن
وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ هشتم.

